

کتابخانه

دامن آن که کز همت فشانند
 آستین بر دینی و بر اهل او
 بساخ کز اخوت چون نخلدوم
 دمشق باشد چراغ عیش مراد
 قف انکس بر رخ آن که کز
 نیستند زین مناسبت رخ و قف
 بیخ سود و نکتد تربیت ناقابل
 که چه برتر نی از خلق جهانقدارش
 سبز و زخم نشود از غم باران هرگز
 خاوشش که نشاید بپسرد و برارش
 مشغول و مغرور حسن خود بر بیان
 کز نیما کیر و دست دل سال دیگر
 هر چند ز نعلات کم مردم دوست
 درین مثنوی هست کز از فضل جویان
 ای سهر قد که عمر تو اکثر
 کشته مصر و عس و تقصیر دوست
 قدوز لبت ترا اگر بنده
 کرد تقصیر بی جای تشنه دوست
 نبود این جنس نکتد برتر نمان
 که الف لام هر تقصیر یافت
 مشرباکم از خود مصاص که قتل
 هم صصیت بهتر از خود کز نیند
 کرایه نکتد بایه از خود کز او هم
 بخند چون خمر برین کفتم ای صید بار
 رسا بسین من سین را بر هم صفا
 بهشت کفتم نرا سین چه صا و آمد
 چه آن رخ چرا کفتم شبیه
 ترک آمد شبیه به خوربه
 نکتد شبیه فاصد خج به
 هست صند باران مشبه به
 بود شامیا

بود شاهار عیقت آن سخن بیند
 عدوان چیره مالشان دزدیده کرد
 این خلد عقل بهین که نرنگان شیدا
 کز غم المثل مجلس صلا و کز نرنگان
 بهر کز و زین کز بود ملک دیگرین
 چنان ز خلق سلوم که نا چشم نیاید
 بسایه چون مردم از تابان برینین دین
 بجای ارباب کم نایا چون عفا شد
 راج رحمت نیست در جام نم انجام طبع
 هر که ناکس بود در اصل سرشت
 سکه سکه را اگر کنی مقلوب
 دین شمشیر حرام نکتد بکس پیوند
 اگر خاندان طرد تو باشد او ضار است
 و اگر موافق طرد تو باشد او ضار است
 مطر بجزش کجور حسن ادا با دوست
 بی چنان از کز و عجز و دیگران تقصیر
 هر چه برینده نام ناقصه حزن و کس
 ای اشاهی که هر جا سینه عدل
 بداندیش تو ترکی بود یک طشت
 غلام شاه آن کا تیم کشته مرا
 اگر چه شمر صبح از دورم می کرد

که در وی کخمهای زرد فیه است
 بهر دستش که در زمان تربیت است
 بر شویش تن فضا و جهان نکتد
 هر یک مصدق کجاشا نکتد می کند
 تیغ زبان کشیده ۴۷۴ نکتد
 مرا خیال کس روز و شب خود کز نریم
 کرم ز سایه شود بی ز آفتاب کز نریم
 اهل بهمت را بود قاف قناعت فرین
 کاسو یاش از کز نکتد کالیام صلا عین
 بتعالیب و هر کس نشود
 قلب آن غیر سکه کس نشود
 که هر کس که نهی لبر آشت او
 ملایم بود شود صحبت لریای او
 عداق مراد بد شربت بدای او
 تا دمش از رفته جان مقدمه تم بکسله
 در میان مرد و نکتد از نزل دم بکسله
 او ز ناه تجاریه الحاشرا هم بکسله
 نماید و نکتد از اخلاص بر داشت
 و طبع تیغ تراش یک طشت نکتد داشت
 چنانکه بود در تم زده هر چه خواست
 در رخ و راست و هر چه بود از نکتد